

دی‌پرایمون هنر

فلیسین شال

ترجمه بامداد

تعریف هنر - هنر و بازی - هنرمند و جهان

هنر در معنای تمام خود، عبارت از تطبیق دانش و معرفت

تعریف هنر نظری است بر عمل.

انسان هوش و ذکاوت خود را برای تغییر شکل طبیعت بکار میاندازد تا مواد اولیه طبیعی را باشیاء مفید تبدیل و از اینرو حواجح و نیازهای خود را بر طرف سازد.

این است که یکن (۱) فیلسوف و منفکر انگلیسی میگوید: «هنر عبارت از طبیعت است که انسان بر آن اضافه شده باشد».

معنی حرف اگوست کنت منفکر فرانسوی نیز که میگوید: «علم پیش بینی و عمل، غیر از این نیست».

ولی ممکن است شخص هوش و ذکاء خود را برای ساختن و بوجود آوردن چیزهایی که هیچگونه فایده عملی ندارند و هدف منحصر بفرد آنها عبارت از تسکین و اقناع تمایل زیبا دوستی است بکار ببرد.

بادر نظر گرفتن این معنی نمیتوان گفت که هنر عبارت از فعالیت و کوششی است که برای ساختن و بوجود آوردن زیبائی بکار برده شود. نقاش؛ آهنگ ساز و شاعر هنرمندانی هستند که منظور و هدف آنان عبارت از ساختن و بوجود آوردن آثار زیباست.

البته نمیتوان گفت که هر انر هنری، هر انری که از دست و فکر هنرمندی

بیرون می‌آید بالضرورة زیبا خواهد بود .
پس این حرف دالو (۱) را که مینویسد : «هرچه ارتیستیک است زیبای است»، نمیتوان قبول کرد . چقدر بناها ، تابلوها ، مجسمه‌ها ، آهنگها و شعرها سراغ داریم که هیچگونه زیبائی نداشته بلکه زشت هم هستند .
پس هر هنر نمی‌تواند همیشه بمنظور و آرزوی نهائی خود برسد ولی شک نیست که همیشه زیبائی را هدف خود قرار میدهد : در ارتیستیک یا شناخت زیبائی همیشه کلمه هنر در معنی دوم که در بالا ذکر شده استعمال می‌شود . پس میتوان گفت که مقصود از هنر در اینجا عبارت از مجموع هنرها زیباست .

هنر و بازی
در حیات انسان که اصولاً بطريق جلب نفع و فرار از زیان متوجه است چگونه هنر یعنی این فعالیت که هیچگونه نفعی در آن ملحوظ نیست و تنها منظور و هدف آن ساختن و بوجود آوردن زیبائی و اشیاء زیباست ظهرور کرده است ؟
حیات نفسانی انسان و حیوان همیشه بطرف عمل متوجه است . هر فعالیت نفسانی و هر عمل و کوشش انسان پیش از هر چیز برای نگاهداری بدن ، دوری از خطر و رفع هواجع ضروری و اساسی مانند خوردن و نوشیدن بر کنار بودن از زیان گرما و سرما است .

احساس ، حافظه ، میل و حرکت انسان و حیوان برای همین منظور و هدف است و بس .

ولی آیا این هدف کلی که بعضی آنرا «قانون نفع» نامیده‌اند قطعیت داشته و همیشه و همه‌جا صادق است ؟ نه .
اصل مذبور با همه کلمیت خویش ، بتمام کیفیات وجودانی انسان و شاید نا اندازه حیوان حکم فرمائی نمینماید .

نیروی موجود در وجود انسان و حتی حیوان بیشتر از آنست که برای صرف مبارزة حیاتی و حفظ زندگی او لازم است.

از اینروپس از رفع حوائج اساسی و تامین بقاء خوبشتن مازاد آنرا در فعالیت هایی که کاملاً بی‌آلابش بوده و هیچگونه هدف انتفاعی ندارند بکار میبرد. ساده‌ترین و ابتدائی ترین این نوع فعالیت «ما بازی است». این است که فعالیت هنری شباهت زیادی ببازی دارد. پس میتوان گفت که اصل و منشاء فعالیت مزبور از بازی است.

افلاطون و بعدها فیلسوف و متفکر بزرگ آلمانی آمانوئل کانت باین نکته اشاره‌هایی کرده‌اند. فیلسوف اخیر، هنر و حرفة را با هم مقایسه کرده آنها را طرف مقابل یکدیگر قرار داده میگوید: حرفة عبارت از هر کوشش و مشغله‌ای است که بخودی خود ناخوش آیند بوده ولی یک نتیجه مفید و نافع داشته باشد؛ بر عکس، هنر عبارت از یک نوع بازی و یک فعالیت و مشغله‌ای است که بخودی خود مطبوع و خوش آیند بوده و غیر از خود هدف دیگری ندارد. شیلر (۱۷۵۹-۱۸۰۵) شاعر و هنرمند مشهور آلمانی نظریه کانت را تشریح کرده و در نامه‌هایی که در مسائل شناخت زیبائی نوشته بازی را منشاء هنرها شمرده میگوید: هر قدر صفحات تاریخ را ورق میزنیم و در اعماق دور را دور گذشته نگاه میکنیم می‌بینیم که تنها بلک امر و حادثه مردمان ابتدائی را از حال اسارت حیوانی بذر آورده و داخل عالم انسانی کرده است. آن امر و حالت عبارت از تعامل بظاهر و آرایش است و واقعیت اشیاء و اثرباره معلول خود آنهاست ولی ظاهر آنها اثر و معلول انسان است.

شیلر نظریه خود را در این جمله جالب و پر معنی بیان مینماید: «انسان بازی نمی‌کند مگر وقتیکه واقعاً قدم به عالم انسانیت گذارد و او واقعاً و حقیقتاً آن نیست مگر وقتیکه بازی مینماید».

باید دانست که شیلر در جمله فوق کلمه بازی را تمام فعالیت‌های بی‌آلابش

و بویژه فعالیت اخلاقی اطلاق نموده و معتقد است که «اهمیت و عمق نورمول مذکور در بالا و فتنی روشن خواهد شد که بمسائل جدی تکلیف، اخلاق و سر نوشت تطبیق گردیده و پایه و اساس هنر استیلک و هنر زندگی قرار داده شود»، بزرگترین نماینده فلسفه تکامل، فیلسوف انگلیسی هربرت اسپنسر (۱۹۰۳ - ۱۸۲۰) نظریه شیلر را پذیرفت و معتقد است که هنر هم مانند بازی در انسان و حیوان از فزونی نیرو نشأت یافته و هدفش تنها بکار بردن و بمصرف رساندن نیروی مزبور است.

شواهد و امور دیگری نظریه شیلر و اسپنسر را تأیید مینماید.

در عالم حیوانات بازی و هنر گاهی باهم مخلوط میشود بطوریکه تشخیص آنها از یکدیگر غیر ممکن میگردد. آبا آوازه خوانی بلبل را باید یکنوع بازی دانست یا هنرنمایی؟

در آمریکای شمالی یک نوع خروس وجود دارد که جست و خیز کرده و در برابر ماده‌های خودشان یکنوع رقصی که شبیه بوالس است انجام میدهدند. بعضی از برندهای کان برای بچه‌های خود لانه‌های کوچک کروی درست کرده و در مدخل لانه، چمنی از خزه ترتیب و آنرا با اشیاء رنگین مانند گلها، دانه‌ها و سنک ریزه‌های الوان آرایش میدهند.

نظریه جالب دیگری- که بعد آشرح داده خواهد شد - منشاء هنرها مختلف را از رقص که موزون‌ترین بازیهای است میداند.

در دوره‌های ما قبل تاریخ رقص‌ها محتمل خود را بار نک و نگار و اشیاء دیگر آرایش میداده‌اند چنانکه این ترتیب امروز هم در اقوام ابتدائی معمول است. بازی بچه‌ها اختلاط و امتزاج عمل و رؤیاست. روانشناس ایطالیانی فانچیولی (۲) میگوید: «بازی رؤیائی است که انسان با چشم‌مان بازمی‌بیند، اطفال

1- Herbert Spencer .

2- Fanciolli .

در حین بازی در یک عالم خیالی عالمیکه در آن بمیل و هوس خود اشخاصی ایجاد کرده یا آنها را تغییر میدهند زندگی میکنند. کلابارد(۱) نیز میکوید: عالم بازی عالم خود فریبی است، هنگامیکه کودکان باهم بازی کرده اشخاص خیالی اختراع نموده و ماجراهای خودشان را با آنها نسبت میدهند مانند این است که رمان سر کندشت مینویسند. در این مورد نیز بازی با اختراع هنری شباهت و قرابت پیدا مینماید.

خلاصه هنر شباهت زیادی بیازی دارد منتها جنبه ظرافت و معنویت و پیچیدگی آن بیشتر است. باین معنی که اجزاء و عناصر آن میین و نماینده عواطف و صور ذهنی بوده و در آن روح و ذهن انسان با تمایلات بی آلایش سروکار دارد. حالا این بازی خلاقه هنرمند و لحظات فعالیت خالقه او را کمی دقیق تر مورد مطالعه قرار میدهیم.

چنانکه در بالا اشاره شداد راک پیش از هر چیز بطرف هنرمند و ادراک عمل. عملی که برای ادامه حیات، فید باشد متوجه است باین معنی که ادراک انسان اصولاً برای شناختن و معرفت صرف نیست بلکه برای این است که بوسیله عمل بقاء و تکامل وجود بر طرف کردن خطرات و رفع نیازمندبهای اساسی خود را تأمین نمایند.

در یک موقعیت و پیش آمد انسان و حیوان چیزی را که عمل‌آفرینی او بدرد میخورد یا یکی از حواج و تمایلات‌وی را بر طرف می‌سازد ادراک مینماید. این نکته نیز مسلم است که احتیاج در موقع مختلف یکسان یا شیوه است، یعنی چیزیکه اورا راضی مینماید و میتواند یکی از حواج او را بر طرف سازد شیئی معین و مخصوص نیست بلکه طبقه یا نوعی از اشیاء است. مثلًاً چیزیکه بدرد گیاه خوار میخورد بطور کلی گیاه یا نوعی از گیاه - یعنی شباهته‌ها و صفات مشترک آنها است نه یک گیاه مخصوص و معین. همچنین آدم تشنه در پی آشامیدنی می‌رود نه

1- Edouard Claparede.

آشامیدنی معین. پس ادراک خارجی در وحله اول عبارت از ادراک کلیات و شباهت ها است. در این عالم مدرک که انسان آنرا مطابق ساختمان جسمانی خود و بمنظور عمل ادراک مینماید الفاظ و کلمات رل مهمی ایفاء نمایند. نمیتوان گفت کسی که ادراک مینماید غالباً در دل خود حرف میزند و بیوی میبرد باینکه در عالم درونی و بروزی اشیاء و حالاتی موجودند که معمولاً توجه و دقت شخصی در آنها چندان توقف نمیکند. ولی هنرمند عالم خارجی و داخلی خود را جور دیگر احساس و ادراک میکند. برگسون (۱) در اثر کوچک خود و خنده، میگوید: «طبیعت همیشه و همه جا ادراک را بعمل و احتیاج مربوط ساخته فقط در هنرمندان این بستگی و ارتباط را فراموش کرده است».

بجای واقعیت و طبیعت ساده که ساخته حواس و وجدان ماست، هنرمند با روح منزه و مجرد از حیات و ماده و طرز احساس و تفکر مخصوص خود، آنرا بهمان صفاتی اصلی یعنی آنطوری که هست ادراک مینماید.

ولی انسان نمیتواند کاملاً و مطلقاً از حیات و نیازمندیهای مادی خویش فارغ باشد: طبیعت فقط وقتیکه گوش نقاب خود را بر میدارد. بعضی ها بطرف هنرهاي تجسمی متوجه شده رنگها و اشکال را فی نفسه دوست میدارند. توفیل گوئید (۲) میگفت: «من شخصی هستم که در نظر او عالم خارجی وجود دارد».

در موسوم خزان هنگامی که درختان رنگ لطیفی بخود میگیرند در برابر چنگل انبوه و باشکوهی که نیم اشجارش روان شخص را نوازش میدهد، مسافر خسته و ناتوان بلذت وحظی که در زیر سایه های خنک آن احساس خواهد کرد و تاجر جوب فروش بمنافعی که از بریدن آنها بدست خواهد آورد، فکر میکند ولی هنرمند آنرا فی نفسه و بخاطر خود یعنی بنظر بی آلایش تماشا کرده و فکر هر گونه استفاده آنی را فراموش نمینماید.

1- Bergson.

2- Theophile Gautier.

پس ادراک خارجی در و هله اول عبارت از ادراک کلمات شباهت‌ها است. ولی ادراک بی آلایش عالم خارجی از طرف هنرمند جور دیگر است. در موسم خزان هنگامی که درختان رنگ لطیفی بخود می‌گیرند، در برابر چنگلی انبوه که نسیم درختانش جان و روان را نوازش میدهد مسافر خسته و ناتوان بحظ و لذتی که از استراحت در زیر آن خواهد چشید، تاجر چوب فروش بمنافعی که از قطع شاخه‌های آن بدست می‌آورد فکر می‌کند. ولی هنرمند آنرا بغضار خود و فی نفسه یعنی بنظر بی آلایش تماشا کرده و فکر و خیال هر گونه استفاده آنی یا آتی را بکنار می‌گذارد.

بعضی‌ها صدای هارا دوست دارند و مانند یکی از اشخاص رهنرلان (۱) از آواز الطیف بلبل و ناله آهندگان دار قورباغه حظ می‌برند.

عده‌ای صدای لطیفی را که از تماس نسیم با برگهای درختان حاصل می‌شود دوست داشته و آنرا «موسیقی خدای مهربان» مینامند برخی بعالم درونی و کیفیات گوناگون آن نظاره نموده جریانهای متنابع آنرا با آهنجگهای جانگداز ییان می‌کنند. بالاخره عده دیگر فریغه روحاند و از خلال الفاظ و واژه‌های لطیف تازگی افکار و عواطف و تمایلات را جستجو مینمایند.

ژاک روییر (۲) یکی از نویسندهای می‌گفت: «من شخصی هستم که برایم عالم درونی واقعیت دارد».

اینست ادراک بی آلایش هنرمندان، از طرف دیگر در صورتی که ادراک انتفاعی همیشه عبارت از دریافت شبهایها و کلمات است، ادراک بی آلایش هنری عبارت از پی بردن با اختلافات و تنوع اشیاء است.

هنرمند پیش از هر چیز بشخصیت و خصوصیت و تغییر و تلون اشیاء و موجودات حیات درونی متوجه و فریغه می‌شود.

۱- Romain Rolland.

۲- Jacques Riviere.

الفره دوینی (۱) این نوع تمایل و علاقه آرتیستی و هنری را در یک شعر زیبائی چنین بیان مینماید :

دوست بدارید آنچه را که هر کثر دوباره نخواهید دید.

هر حالت انفعالی با یک نوع تحریر توأم است . هنرمند در برابر مناظر متلون عالم ، تحریر شیرین ولطیفی در خود احساس مینماید .

یک هنرمند نقاش مانند کلواد موونه (۲) بکامیسای رو آن تماشا کرده و جزئیات فرار آنرا در لحظات مختلف روز و در زیر اشعة دم بدم متغیر آفتاب ، نقاشی مینماید . عالم درونی نیز مانند عالم خارجی و شاید بیشتر از آن تغییر پذیر بوده و دائم دستخوش تحولات گوناگون است . هیچ حالت نفسانی دوبار یکسان ظاهر نمی شود : هنرمندان بین حرکت شکفت انگیز حیات درونی را تماشای مینمایند و از آن حظ میبرد .

یکی از شurai ژاپونی میگوید :

عشق ، همه تصور میکنند که عشق یک حالت عمومی و کلی است ، ولی من خواهم گفت که دل من در این صبحدم هبیچ وقت مثل و مانند نداشته است .

دانشمند مانند هنرمند جهان را بنظر بی آلایش نکاه میکند ولی او همیشه جهات مشترک و صفات کلی اشیاء را در نظر میگیرد در صور تیکه هنرمند فریفته و متوجه جنبه های فردی و متغیر آنهاست .

ارسطو گفته است : «علم همیشه از کلمات گفتگو مینماید » میتوان گفت که هنر نیز همیشه جزئیات را در نظر میگیرد .

بالاخره در صور تیکه ادراف اتفاقی بازبان بستگی عمیق دارد تفکر و تأمل آرتیستیک بکلی از آن بی نیاز است باین معنی ، برای ادراف تغییرات رنگ رنگ اشیاء ، انسان احتیاج بتکلم واستعمال الفاظ و کلمات ندارد .

بدین ترتیب ادراف هنری کاملاً از ادراف اتفاقی که معمولاً در شناختن عالم خارجی و شخصی بکار میروند جداست .

1- Alfred de Vigny .

2- Claude monet .